

ابرقدرت ها، نظام بین الملل و جنگ عراق علیه ایران

حمید صالحی*

استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

(تاریخ دریافت: ۸۸/۸/۲۵ - تاریخ تصویب: ۸۸/۱۰/۲۰)

چکیده:

استدلال اصلی این نوشتار تاثیر نفوذ ابرقدرت ها و نظام بین المللی بر شروع، تطویل و پایان جنگ ایران و عراق است. بدون شک تمامی ابرجنگ ها، متاثر از نوع گفتمان حاکم بر نظام بین الملل و نوع سیاست کشورهای بزرگ است. بالطبع جنگ ایران و عراق از این مورد مستثنی نیست. شروع تهاجم ویرانگر عراق علیه خاک میهمان تا حد زیاد بر عناصر و مولفه های خارجی و اصول و قواعد نظام بین الملل آن زمان بستگی داشت. به عبارتی این نوشتار شروع، تطویل و پایان ابرجنگ ایران و عراق را بیش از آنکه بر عناصر داخلی و منطقه ای متکی بداند بر عناصر و جهت دهی نظام بین الملل اشارت دارد. این ادعا بر نظریه نواقع گرایی به عنوان یکی از نظریه های روابط بین الملل متکی است.

واژگان کلیدی:

جنگ، عراق، ایران، نظام بین الملل، نواقع گرایی، والتز، ابرقدرت ها

* Email: hsalehi84@yahoo.com

مقدمه

مطالعه جنگ و منازعه یکی از حوزه‌های مهم روابط بین‌الملل است. جنگ یکی از خشونت‌های سازمان یافته است که بوسیله واحدهای سیاسی علیه همدیگر رخ می‌دهد. دو پیامد مهم برای تعریف این رخداد وجود دارد، نخست آن که، هر خشونتی جنگ قلمداد نمی‌شود مگر آن که به نام واحد سیاسی رخ دهد. دوم آن که، خشونت به نام یک واحد سیاسی با واحد سیاسی دیگر باشد. در نظام بین‌المللی نوین، کارکردهای جنگ به مثابه کنش اجتماعی است که ممکن است دارای سه کارکرد یا نگرش باشد (bull, 1977, p 176). اهداف کشور ممکن است با جنگ به عنوان کنش اجتماعی محقق شود.

در سامانه کشورها، جنگ یکی از سازوکارهای اصولی است که به بیان والتز عامل "توزیع ظرفیت‌ها" و مولفه‌های "توزیع قدرت" کشوری در قبال کشورهای دیگر در نظام یا ساختار است. به بیان دیگر، موقعیت آن کشور در سطح نظام بین‌المللی به عوامل فوق بستگی دارد. در جامعه کشورها، جنگ دارای رویکردی دوجانبه است؛ از طرفی جنگ، مانفیسست بی‌نظمی است یا تهدیدی در راستای ساخت و تشکیل جامعه خود کشورها یا بازگشت کشورها، به وضعیت ماقبل مدرن تفسیر می‌شود؛ و از طرفی، جنگ، ابزار جامعه کشورها و ابزار دستیابی آنها به اهدافشان و به نوعی ابزار شکل دهی به نظام بین‌المللی هم محسوب می‌شود (ابراهیمی، ۱۳۸۸، ص ۲۰). این رویکرد بالطبع می‌تواند با ابزار نظری در پی تبیین علل شروع، تطویل و پایان جنگ ایران و عراق باشد در خور یادآوری است بهترین نظریه برای تبیین جنگ ایران و عراق برای آشکار ساختن نقش ابر قدرت‌ها و نظام بین‌الملل نظریه نواقع گرای است. نواقع-گرای ضمن تأکید بر فقدان اقتدار مرکزی، سطح تحلیل را نظام بین‌الملل قرار می‌دهد و معتقد است که ساختار نظام بین‌الملل نوع و قواعد بازی را مشخص می‌کند. در این راستا، آنچه در درون دولت‌ها می‌گذرد اهمیت نداشته، نمی‌توان بر ایدئولوژی و رژیم حاکم تأکید داشت. بر این اساس، سیاست خارجی همه دولت‌ها تحت تأثیر عوامل سیستمیک قرار دارند و مانند توپ‌های بیلبارد از همان قواعد هندسه و فیزیک سیاسی تبعیت می‌کنند (بیلیس و استیو اسمیت، ۱۳۸۳، صص ۴۱۷). براساس این روایت، جنگ ایران و عراق نیز متأثر از قواعد بازی نظام بین‌الملل بوده است و بر مبنای نظریه نواقع گرای والتز به نحوی در خدمت توازن بخشی منطقه‌ای بوسیله ابر قدرت‌ها است. این نوشتار نخست، جستاری کلی بر نظریه نواقع گرای و ارتباط آن با مفهوم جنگ خواهد داشت. سپس جنگ عراق علیه ایران را در قالب این نظریه تبیین کرده و در نهایت علل و اسباب گفتمان نظام بین‌الملل آن روز را در برابر جنگ ویرانگر فوق بررسی می‌کند.

نظریه نو واقع‌گرایی

با بروز انقلاب رفتاری در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و مطرح شدن اندیشه وحدت علم و به دنبال آن تلاش برای علمی کردن رشته‌های علوم اجتماعی از جمله روابط بین‌الملل، نظریه‌پردازان این رشته درصدد علمی کردن نظریه‌های برآمدند. در جریان این حرکت به بازصورت‌بندی جریان‌های سنتی این رشته پرداختند که بیشتر به تاریخ و فلسفه متمایل و متکی بودند. یکی از این نظریه‌های جدید، نظریه نوواقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری کنت والتز در اوایل دهه ۱۹۷۰ است که بیش از هر چیز، تلاش برای علمی کردن واقع‌گرایی به حساب می‌آید. واقع‌گرایی در اوایل دهه ۱۹۸۰ به علت ورود جنگ سرد به مرحله نوین و رقابت تسلیحاتی میان شرق و غرب تجدید حیات یافت. نو واقع‌گرایی (واقع‌گرایی ساختاری) مانند شکل کلاسیک آن همچنان دولت را به عنوان بازیگر اصلی صحنه سیاست بین‌الملل می‌داند. از متقدمان نوواقع‌گرایی "کنت والتز" را می‌توان نام برد که در اثرش تحت عنوان "نظریه سیاست بین‌الملل" سعی کرد کالبد از هم گسیخته اندیشه‌های واقع‌گرایی سیاسی را سامان داده، آن را به صورت یک نظریه رسمی مطرح سازد.

نوواقع‌گرایی ضمن تأکید بر فقدان اقتدار مرکزی، سطح تحلیل را نظام بین‌الملل قرار می‌دهد و معتقد است که ساختار نظام بین‌الملل نوع و قواعد بازی را مشخص می‌کند. در این راستا، آنچه در درون دولت‌ها می‌گذرد اهمیت نداشته، نمی‌توان بر ایدئولوژی و رژیم حاکم تأکید داشت. بر این اساس سیاست خارجی همه دولت‌ها تحت عنوان تأثیر عوامل سیستمیک قرار دارند و مانند توپ‌های بیلیارد از همان قواعد هندسه و فیزیک سیاسی تبعیت می‌کنند (Elman, 2007, pp12-13). نوواقع‌گرایان بر مختصات ساختاری نظام بین‌الملل تأکید می‌ورزند و معتقدند که چنین فشارهای ساختاری سبب می‌شود را با وجود تفاوت در افراد و دولت‌ها، روش‌ها و رویه‌های نسبتاً یکسان و همگون از سوی آنها اتخاذ شود. در حالی که واقع‌گرایان کلاسیک ریشه قدرت را در طبیعت انسان جستجو می‌کنند، نوواقع‌گرایان به نبود اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل اشاره دارند که طی آن انباشت قدرت را برای بقا به دولت‌ها تحمیل می‌کند. نوواقع‌گرایان تأکید واقع‌گرایان سنتی را صرفاً بر فرد و طبیعت او، روشی تقلیل‌گرایانه توصیف می‌کند و نظام بین‌الملل را عرصه‌ای می‌داند که رفتار همه دولت‌ها در درون آن شکل می‌گیرد.

بر این اساس، نوواقع‌گرایی نظریه‌های سطح واحد را به علت آنکه کل نظام جهانی را از طریق بررسی تعاملات اجزای آن (نظام‌های داخلی) تشریح می‌کند، قبول ندارد؛ زیرا چنین رویکردهای تقلیل‌گرایانه، درصدد نوعی ارتباط مستقیم میان مقاصد بازیگران (دولت‌ها) و

داده‌های حاصل از کنش‌های آنهاست و تنها مواردی که آنها به علت عنایت نمی‌کنند، ویژگی‌های ساختاری است که آن نیز به نظام بین‌الملل تعلق دارد و خود را به نحوی از انحاء به همه واحدها تحمیل می‌کند. همین عامل در مرحله غایی داده‌های تعاملی میان دولت‌ها را تعیین می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ص ۱۲۰).

نواقح گرای والتزی بر خلاف واقع‌گرایی که ریشه در جامعه‌شناسی و تاریخ دارد، از اقتصاد خرد اقتباس شده و معتقد است که این قدرت و منافع دولت‌ها نیست که رفتار آنها را تعیین می‌کند بلکه این آناشرشی و توزیع توانمندی‌ها در سطح ساختار نظام است که رفتار آنها و سیاست‌هایشان را مشخص می‌کند (همان منبع، ص ۱۲۵).

نواقح گرای و جنگ

والتز در کتاب انسان، دولت و جنگ برای توضیح جنگ در روابط بین‌الملل، به سه سطح تبیین و یا به سه تصویر اشاره می‌کند که عبارتند از: سرشت انسان که ریشه جنگ را در سرشت جنگ‌طلب انسان و یا انسان‌های خاص جست‌وجو می‌کند؛ دولت که در این جا تکیه بر جنگ‌طلبی دولت‌های خاص با ایدئولوژی‌های خاص است و ساختار نظام بین‌الملل که وقوع جنگ را بر مبنای خصوصیات آناشرشی نظام بین‌الملل تبیین می‌کند (Waltz, 1964, pp.48-49).

اما والتز در کتاب بعدی خود یعنی نظریه سیاست بین‌الملل (۱۹۷۹)، دو تصویر اول و دوم را تقلیل‌گرایانه می‌داند؛ چرا که خصوصیات نظام را به خصوصیات واحد‌های تشکیل‌دهنده آن یعنی افراد و یا دولت‌ها فرو می‌کاهد. بنابراین، والتز تنها توضیح قابل قبول برای علت جنگ در روابط بین‌الملل را توضیحی ساختاری و یا سیستمیک می‌داند (Waltz, 1979, pp.71-72).

والتز همچنین در نظریه سیاست بین‌الملل خود معتقد است ساختار نظام بین‌الملل از طریق جامعه‌پذیری کنش‌گران و رقابت میان آنها نوعی شباهت رفتاری را در طول زمان برای آنها ایجاد می‌کند. بنابراین ساختار مستقل از خصوصیات واحدها و تعاملات میان آن‌ها، رفتار آنها را تعیین می‌کند. به نظر وی اصل سازمان‌دهنده نظام بین‌الملل آناشرشی است که این اصل به همراه توزیع نابرابر قدرت و توانمندی‌ها در محیط مبتنی بر خودیاری، همه دولت‌ها را به سوی تلاش برای کسب قدرت برای حصول به امنیت و بقا سوق می‌دهد. بنابراین، والتز نتیجه می‌گیرد که میان دولت‌ها هیچ تمایز کارکردی وجود ندارد (رسولی ثانی آبادی، ۱۳۸۸، ص ۵۳).

مولفه دیگر که برای والتز بسیار اهمیت دارد، توزیع قدرت در میان کنشگران نظام است. به نظر وی اگر توزیع قدرت میان دو کنش‌گر پر قدرت باشد، چیزی که برای وی بسیار اهمیت دارد، نظام دو قطبی است و اگر قدرت‌های بزرگ متعدد وجود داشته باشند، نظام چند قطبی

است. بنابراین، رفتار کنش‌گران در نظام بسته به توزیع قدرت موجود است (Waltz, pp.82-84). او در ادامه توزیع قدرت در دو قطب را بسیار با ثبات تر از توزیع قدرت در میان چند قطب می‌داند؛ چرا که معتقد است رهبران دو قطب به صورت مدیران نظام عمل کرده و جلوی بحران‌ها را خواهند گرفت و از طرف دیگر هر گونه دگرگونی در نظام مربوط به دو قطب می‌شود و رقابت‌ها از نزدیک نظارت می‌شود. شاید بتوان این گونه بیان کرد که به نظر وی در نظام‌های دو قطبی تعداد جنگ‌ها کم اما مدت زمان آنها مثل جنگ ایران و عراق و یا جنگ ویتنام طولانی است؛ در حالی که در نظام‌های چند قطبی عکس این قضیه وجود دارد یعنی تعداد جنگ‌ها زیاد اما مدت زمان آن‌ها کم می‌باشد (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۹).

برای پیوند بیشتر نظریه نو واقع‌گرای و جنگ ایران و عراق بهتر است مصداق‌های تاثیر نظام دو قطبی مورد نظر والتز، بر تطویل و پایان جنگ فوق بررسی شود.

نظام دو قطبی و جنگ ایران و عراق

شعار «نه شرقی - نه غربی» که یکی از شعارهای اصلی دوران انقلاب بود پس از پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی به اصل کلی و ثابت در سیاست خارجی کشور تبدیل شد و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل نه شرقی - نه غربی به مثابه راهنمای عمل روابط خارجی درج شد. ساختار نظام بین‌المللی مسلط در دوران انقلاب نظامی دو قطبی بود که آمریکا و شوروی به عنوان دو ابرقدرت دو قطب این نظام را تشکیل می‌دادند. تأکید انقلاب اسلامی بر شعار «نه شرقی - نه غربی» علاوه بر اینکه تأکیدی بر استقلال کشور و نشان‌دهنده راهی جدید برای انقلاب‌ها و جنبش‌های ملی در عرصه جهانی بود، به شیوه‌ای منطقی بنیان امنیت ملی کشور را بر ظرفیت‌ها و توانمندی‌های ملی قرار داده و بر گسستن پیوندهای وابستگی به قدرت‌های جهانی تأکید نمود داشت. گفتمان جدید انقلاب اسلامی حاوی نظم جدید در منطقه خاورمیانه، واکنش سلبی نظام دو قطبی را در پی داشت. این رویکرد معنایی خود، موجد پاسخ تند نظام مادی بین‌الملل شد. نظام دو قطبی با ویژگی‌هایی که برای خود تعریف کرده بود بر عکس نظام توازن قوای قرن نوزدهم که فقط نظامی اروپایی بود موفق شده بود؛ بر کل جهان مسلط شود و کشورها را به دو بلوک عمده تقسیم کند. هر چند جریان‌اتی چون غیرمتعهدها در درون نظام دو قطبی شکل گرفتند ولی هیچ وقت نتوانستند قطب سوم شوند و یا نظام دو قطبی را تغییر دهند و یا آن را به چالش کشند. نظام دو قطبی همچنین موفق شده بود از وقوع جنگ جهانی سوم جلوگیری کند ولی جنگ بین قدرت‌های بزرگ را به طور ناعادلانه به جنگ نمایندگی بوسیله کشورهای کوچک تبدیل کرده بود و زمانی که انقلاب اسلامی نظام دو قطبی را به چالش کشید این نظام را نافی حقوق ملت‌ها

معرفی کرد و گسستن زنجیرهای استعماری آمریکا و شوروی را تنها راه نجات ملت‌ها دانست. انقلاب اسلامی با شعار نه شرقی نه غربی طلایه‌دار راهی جدید شد که همزمان تسلط دو قدرت بزرگ را بر مقدرات بشری محکوم ساخت و هزینه‌های سنگین هم برای این آرمان خود پرداخت؛ ولی استقلال و شعار راهبردی خود را حفظ کرد و موفق شد این نگرش استراتژیک را به عنوان یک انقلاب اصیل انسانی در جهان مطرح کند که ناعدالتی موجود در نظم دوقطبی و تسلط ابرقدرت‌ها بر سرنوشت بشریت مهم‌ترین مشکل جهان امروز است (موسوی: <http://www.irdc.ir/fa/content/4949/print.aspx>).

در همین راستا و پر کردن شکاف بین نظریه و عمل یعنی ارتباط میان نظریه نو واقع‌گرایی و جنگ ایران و عراق ضروری است. آمریکا و شوروی به خاطر حفظ ثبات و برقراری توازن در منطقه خلیج فارس به تز پایان جنگ بدون پیروز معتقد بودند. بر اساس این فهم مشترک سیاسی، دو ابرقدرت در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ قطعنامه ۵۹۸ را به اتفاق آرا در شورای امنیت سازمان ملل متحد به تصویب رساندند. برای اجرای کامل آن، بند ۱۰ قطعنامه، شورای امنیت را مخیر می‌کند تا در صورت لزوم "گام‌هایی را به منظور تضمین رعایت قطعنامه" بردارد که به پیشنهاد آمریکا شامل تصویب قطعنامه دوم مبنی بر تحریم همه جانبه تسلیحاتی ایران می‌شد. دولت ریگان که با افشای ماجرای ایران گیت، اعتبار و حیثیت سیاسی خود را نزد کشورهای منطقه به شدت متزلزل می‌دید و نگران گسترش دامنه نفوذ شوروی در بین کشورهای حاشیه خلیج فارس بود، چاره‌سازترین راه حل را در پایان هر چه سریعتر جنگ ایران و عراق یافت. از همین رو، ایالات متحده آمریکا از یکسو (در همان روز تصویب قطعنامه ۵۹۸) با نصب پرچم روی یکی از یازده نفتکش و آغاز اسکورت نظامی آنها کوشید تا از گسترش حضور ناوگانهای اتحاد جماهیر شوروی در خلیج فارس جلوگیری نماید و از سوی دیگر، برای اعمال فشار بر ایران طرح تحریم تسلیحاتی را به عنوان ابزار ضمانت اجرای قطعنامه ۵۹۸ تسلیم شورای امنیت کرد تا بدین وسیله امکان ادامه جنگ را از جمهوری اسلامی سلب کند (رضانی، ۱۳۸۰، ص ۶۵).

اما شوروی با طرح تحریم تسلیحاتی ایران مخالفت ورزید و از دبیر کل خواست تا تلاش بیشتر برای اجرای قطعنامه به عمل آورد. علل اتخاذ چنین تصمیمی از سوی مسکو این بود که اتحاد جماهیر شوروی در پی حل و فصل مساله افغانستان بودند؛ قضیه‌ای که ایران و آمریکا از طرف‌های اصلی درگیر در آن بشمار می‌رفتند. رهبران شوروی، جنگ عراق علیه ایران را مهم‌ترین اهرم فشار برای گرفتن امتیازات لازم در قضیه افغانستان از آمریکا می‌دانستند. از سوی دیگر، مسکو خواهان سکوت ایران در برابر روند پیشرفت توافقات بین‌المللی بر سر

بحران افغانستان در ژنو بود و رد طرح تحریم تسلیحاتی آمریکا علیه ایران می‌توانست به تعدیل سیاست‌های ضد روسی آن کشور و جلب توافق تهران در زمینه حل و فصل مناقشه افغانستان منجر شود. ریچارد مورفی، معاون وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده آمریکا، در این ارتباط اظهار داشت: "دلیل اصلی که باعث شده است شوروی از پذیرش قطعنامه تحریم تسلیحاتی خودداری کند؛ این حقیقت است که آنها نمی‌خواهند دشمنی تهران را در آستانه خروج نیروهای شوروی از افغانستان برانگیزند" (رایبزر، ۱۳۸۲، ص ۲۲).

تعلل شوروی در تصویب قطعنامه تحریم تسلیحاتی ایران، آمریکا را که خواهان پایان هر چه سریعتر جنگ بود، واداشت تا برای جلب موافقت مسکو، آمادگی خود را برای امضای پیش‌نویس مقدماتی کنفرانس ژنو در خصوص افغانستان اعلام نماید. شوروی نیز در مقابل، اعلام کرد "از این پس سد راه تصویب طرحی مطابق با نظر اکثریت اعضای شورای امنیت سازمان ملل نخواهد شد". کرنسکی فرستاده ویژه مسکو به عراق در این زمینه گفت: "اگر تحریمی علیه ایران برای وادار ساختن تهران به قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت در مورد آتش بس ضروری باشد، دولت شوروی هیچگونه مخالفتی با آن نخواهد داشت". در پی آن، پنج عضو دائمی شورای امنیت بر سر پیش‌نویس قطعنامه تحریم تسلیحاتی ایران در ۲۰ فوریه ۱۹۸۸ به توافق رسیدند و این در حالی بود که مذاکرات ژنو بین آمریکا، شوروی، پاکستان و افغانستان بر سر مناقشه افغانستان به نتایج نهایی خود نزدیک می‌شد. سرانجام در ۱۴ آوریل ۱۹۸۸ این چهار کشور، موافقتنامه ژنو مبنی بر خروج نیروهای شوروی‌ها از افغانستان را امضاء کردند. یک ماه بعد در ۵ مه ۱۹۸۸ یعنی دو هفته قبل از سفر ریگان به مسکو برای شرکت در نشست سران دو ابر قدرت، قوای شوروی عقب‌نشینی از خاک افغانستان را آغاز کردند. بدین ترتیب، راه برای واشنگتن برای وارد آوردن فشار بر تهران به منظور پذیرش قطعنامه ۵۹۸ هموار شد. به دنبال آن در ۱۸ آوریل ۱۹۸۸ آمریکا با حمله به دو سکوی نفتی رشادت و سلمان و درگیر شدن با نیروی دریایی ایران، جنگی محدود و اعلان نشده را علیه جمهوری اسلامی آغاز کرد. همزمان با اوج‌گیری بحران در خلیج فارس و تشدید درگیری بین ایران و آمریکا، عراق از فرصت به دست آمده استفاده کرد و با حملات گسترده زمینی و هوایی به همراه کاربرد وسیع عوامل شیمیایی، شهر فاو و سایر مناطق اشغالی را از نیروهای ایران بازپس گرفت. تضعیف موقعیت ایران در جبهه‌های جنگ در کنار توافق علنی دو ابرقدرت برای پایان دادن به جنگ، که در حمله ناو وینسنس امریکایی به هواپیمای مسافربری ایران در سوم جولای ۱۹۸۸ و سکوت مطلق شوروی‌ها تجلی یافت، تهران را مجبور به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در تاریخ ۱۳۶۷/۴/۲۶ (۱۸ جولای ۱۹۸۸) کرد. بدین ترتیب، یکی از رهاوردهای بسیار مهم همگرایی آمریکا و شوروی در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ یعنی وادار کردن ایران - کشوری که با

استقلال عمل خود، منافع هر دو ابرقدرت را تهدید می‌کرد - به پایان دادن جنگ هشت ساله با عراق به دست آمد (محمدی، ۱۳۷۳، ص ۱۱).

این رفتارها و واکنش‌های نظام بین‌الملل و ابر قدرت‌ها به جنگ عراق علیه ایران، نشانگر اهمیت توازن دهی ابر قدرت‌ها در جنگ‌های منطقه‌ای داشت. لذا تطویل و پایان جنگ‌ها تا حد زیادی بستگی به رویکرد ابر قدرت‌های موجود در نظام بین‌الملل دارند. به طور کلی، سیاست موازنه منفی و تجدیدنظرطلبانه‌ای که بعد از انقلاب بر سیاست خارجی ایران حاکم شد؛ دو بلوک قدرت در نظام بین‌الملل را به این نتیجه رساند که بهترین جایی که انقلاب ایران می‌تواند صادر شود، کشور عراق است؛ چرا که عراق علاوه بر همسایگی با ایران دارای جمعیت شیعی قابل ملاحظه‌ای بوده و سکونت آیت‌... خمینی به عنوان رهبر انقلاب ایران از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۸ در نجف جایی که شماری از رادیکال‌های مهم شیعه عراقی از جمله آیت‌... حکیم و محمد باقر صدر زندگی می‌کردند، می‌توانست این نفوذ را بیشتر کند. مسأله‌ای که در این جا وجود داشت این بود که آیا عراق با اکثریت شیعه تحت حکومت اقلیت سنی می‌توانست از چنین نا آرامی‌هایی مصون باشد؟. بنابراین، اگر ایران و عراق به عنوان دو کشور دارای انرژی نفتی با یکدیگر متحد می‌شدند، می‌توانستند دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس را نیز به سمت خود جلب نمایند. این امر می‌توانست موازنه قدرت موجود در خاورمیانه را برهم زند. بنابراین، نحوه توزیع قدرت در ساختار نظام بین‌الملل (توزیع قدرت در میان دو قطب) و موازنه قدرت همکاری جویانه‌ای که میان این دو قطب طبق گفته والتز حاکم است، باعث می‌شود تا جنگ عراق علیه ایران به صورت یک جنگ موازنه در آید. در این جنگ موازنه ما شاهد همکاری دو قطب برای حفظ موازنه میان ایران و عراق هستیم (Griffiths, 1999, p82). با وقوع جنگ عراق علیه ایران از منظر نظریه والتز باید به تمایل و نقش دو ابرقدرت آمریکا و شوروی در وقوع و یا حتی خاتمه آن توجه داشت. چرا که این نظریه کاملاً محیط داخلی دولت‌ها و انگیزه‌های رهبران را به عنوان متغیرهای علی رفتار و سیاست خارجی آن‌ها نادیده گرفته و فقط به نقش ساختار می‌پردازد (ثانی آبادی، ص ۵۹).

از منظر ساختار نظام بین‌الملل تجاوز عراق به ایران علاوه بر ایجاد موازنه در منطقه و در سطح جهان می‌توانست مزایای زیر را به دنبال داشته باشد:

الف: فشارهای سیاسی و اقتصادی ناشی از جنگ می‌توانست به فروکش کردن احساسات انقلابی مردم ایران کمک کند؛ ب: پیامد های جنگ، ایران را متقاعد می‌کند که برای تامین نیازمندی‌های خود به ویژه نیازهای نظامی و تسلیحاتی به آمریکا روی بیاورد؛ ج: وقوع جنگ باعث می‌شد ایران به دلیل تحمل تلفات و خسارات اقتصادی از صدور انقلاب باز مانده و بدین ترتیب، شوروی از خطر احتمالی اسلام‌گرایان در امان بماند (درویشی، ۱۳۸۰، ص ۵۰).

همان گونه که قبلاً هم ذکر شد، در جنگ عراق علیه ایران که در یک محیط دوقطبی قدرت در نظام بین‌الملل به وقوع پیوست، کاملاً می‌توان همکاری ضمنی و همراهی دو قطب با یکدیگر را مشاهده کرد. چرا که طبق گفته والتز در یک نظام دوقطبی یک نوع توازن قدرت همکاری جویانه در حل بحران‌ها و یا اقداماتی در جهت ایجاد توازن در نظام بین‌الملل، میان دو قطب وجود دارد. به طور کلی در مورد جنگ عراق علیه ایران استراتژی دوقطب در منطقه شامل حمایت از عراق و برقراری توازن در جنگ بود (اردستانی، ۱۳۷۸، ص ۹۳).

وقوع انقلاب اسلامی برای شوروی‌ها از این نظر خوشایند بود که موجب عدم نفوذ آمریکا در مرزهای جنوبی این کشور شده بود؛ ولی برای این کشور به خاطر ماهیت ایدئولوژیک آن خیلی خوشایند نبود. چرا که ایران به موازات برخورد با نفوذ آمریکا از میزان نفوذ این کشور نیز می‌کاست. در واقع انقلاب اسلامی می‌رفت تا تأثیر خود را بر بیداری مسلمانان جمهوری‌های شوروی بر جای گذارد و این کاملاً به ضرر شوروی به حساب می‌آمد. تثبیت انقلاب در ایران همچنین می‌توانست موقعیت شوروی در افغانستان را نیز تحت تأثیر قرار دهد و این کشور را دچار مشکل نماید.

بر اساس پیمان دوستی ۱۵ ساله‌ای که میان دو کشور عراق و شوروی در سال ۱۹۷۲ امضاء شده بود، شوروی تأمین‌کننده اصلی سلاح‌های عراق و همچنین فرستادن کارشناسان نظامی به این کشور بود و هیچ‌گاه این کمک‌ها را تحت‌الشعاع چرخش سیاست‌های بغداد قرار نداد. این کشور علاوه بر ارسال اسلحه به عراق با ارزیابی از ضعف‌های ساختاری ارتش آن کشور در وضعیت دفاع و حمله، در توسعه نیروهای مسلح و طرح ریزی استراتژی‌های تهاجمی آن نیز نقش فعالی داشت. به گفته بسیاری از تحلیل‌گران کمک‌های شوروی به عراق تأثیراتی سرنوشت‌ساز بر روند تحولات جنگ داشت (ثانی آبادی، ص ۶۰).

در واقع، دولت شوروی نیز به مانند ایالات متحده هیچ‌علاقه‌ای به پیروزی ایران در این جنگ نداشت، چرا که انقلاب ایران به همان اندازه که ضد آمریکایی بود، ضد شوروی هم بود. بنابراین وقوع این انقلاب نه تنها توازن موجود در منطقه را بر هم ریخته بود، بلکه صدور آن به عراق و جابجایی قدرت در این کشور بوسیله یک رژیم مستقل مذهبی می‌توانست عراق را از حلقه طرفداران مسکو خارج کند.

ایالات متحده آمریکا نیز همسو با سیاست‌های شوروی نقشی فعال را در حمایت از عراق در این جنگ بازی می‌کرد. در همین زمینه روزنامه واشنگتن پست درباره استراتژی آمریکا پس از شروع جنگ نوشت: "کارتر قصد دارد رژیم آیت‌الله خمینی را تا انجام انتخابات ریاست جمهوری سرنگون سازد و یک رژیم متمایل به آمریکا را سر کار آورد." در همین ارتباط، ویلیام کولبی مدیر اسبق سازمان سیا نیز بیان می‌کند:

"پیروزی ایران منافع اقتصادی و سیاسی ایالات متحده را در منطقه به خطر خواهد انداخت. به نفع آمریکا، دنیای غرب و حتی اتحاد شوروی است که عراق به گونه ای موفقیت آمیز در مقابل حملات ایران مقاومت کند، تا توازن در منطقه بار دیگر حاکم شود." بنابراین، اگرچه هم ایالات متحده آمریکا و هم شوروی در آغاز جنگ اعلام سیاست بی طرفی کردند، اما کاملاً سیاست‌های خود را به نفع عراق به خصوص در دوران بعد از فتح خرمشهر بوسیله ایران، طراحی کردند تا بتوانند بدین وسیله توازن قدرت را بار دیگر بر منطقه خاورمیانه حاکم نمایند. و این همکاری ضمنی و تلویحی کاملاً با گفته والتز که معتقد است نظام‌های دو قطبی بیشتر از نظام‌های چند قطبی بر همزیستی رقابت هژمونیک با موازنه توانایی‌های نظامی تأکید دارند، منطبق می‌باشد. این همکاری میان دو قطب در طول جنگ ایران و عراق بیشتر قابل تأمل است (Wolfforth, 1999, pp 5-47).

همکاری، ابر قدرت‌ها در نظام دو قطبی

والتز معتقد است نظام‌های دو قطبی بیشتر از نظام‌های چند قطبی بر همزیستی رقابت هژمونیک با موازنه توانایی‌های نظامی تأکید دارند در مورد جنگ عراق علیه ایران این همکاری بدون توجه به رقابت‌های آنان در خور یاد آوری و قابل تحلیل است. جهان انتزاعی نظریه‌ها و جهان عینی سیاست دارای روابطی تنگاتنگ با هم هستند. ما به نظریه‌هایی نیاز داریم تا بتوانیم از اطلاعاتی که هر روزه ما را آماج خود قرار می‌دهند، معنا استخراج کنیم. حتی سیاستمدارانی که رابطه خوبی با نظریه‌ها ندارند ناچارند که به ایده‌های خود درباره این که روند فعالیت جهان عینی چگونه است اعتماد کنند تا بتوانند تصمیمی منطقی و اصولی اتخاذ نشد. اگر اصول سازمان‌یافته و بنیادی یک شخص ناقص باشد، تصمیم‌گیری سیاسی شایسته توسط وی بسیار سخت و بعید به نظر می‌رسد. از این رو، شناخت نگاه نظریه‌های روابط بین‌الملل به موضوع همکاری بین‌المللی می‌تواند به سیاست‌مداران نوعی کمک فکری باشد. نظریه‌های موجود در رشته روابط بین‌الملل هر کدام با توجه به عوامل مورد توجه و تأکید و نوع هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خود نگاه متفاوتی به مسائل و موضوعات بین‌المللی دارند (Waltz, 1990, pp 21-37).

بنابراین، نظریه‌ای که در باب منازعات در نظام بین‌الملل نوع خاصی از همکاری برای حل منازعات و ابر جنگ‌ها را جاری می‌داند نظریه نو واقع‌گرایی است. نو واقع‌گرایی تلاشی برای علمی کردن واقع‌گرایی و هم‌چنین توجه به مسائل اقتصادی و ساختار بین‌الملل است. اگرچه نو واقع‌گرایی یک نظریه واقع‌گرایی که بسیاری از مفروضه‌های واقع‌گرایی کلاسیک مانند دولت محوری، قدرت محوری، یکپارچه و عاقل بودن دولت‌ها را قبول دارد،

اما استدلال می‌کند که علی‌رغم اعتقاد رئالیسم سنتی ریشه جنگ و صلح در ساختار نظام بین‌الملل نهفته است، نه سرشت انسان و ماهیت کشورها. نو واقع‌گرایی معتقدند که نظام بین‌الملل آنارشیک است. آنارشیک بودن نظام بین‌الملل به معنای نبود نظم و نسق و رفتار الگومند نیست؛ بلکه منظور نبود اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل است. آنارشی بین‌المللی پیامدهایی مهم برای رفتار کشورها و روابط بین‌الملل دارد. به طور کلی، آنارشی سه الگوی رفتاری را برای کشورها در روابط بین‌الملل ایجاب می‌کند:

اولاً، کشورها نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد هستند و سوء ظن دارند. آن‌ها همواره از خطر بروز جنگ نگران هستند. اساس این ترس، این واقعیت است که در جهانی که کشورها قادرند به کشوری دیگر حمله کنند، آن‌ها برای حفظ بقای خود حق دارند که نسبت به دیگران بی‌اعتماد باشند. علاوه بر این، در نظامی که هیچ مرجع قانونی وجود ندارد که کشور تهدید شده برای کمک گرفتن به آن مراجعه کند، کشورها انگیزه بیشتر برای سوءظن می‌یابند.

ثانیاً، مهم‌ترین هدف کشورها در نظام بین‌الملل، تضمین بقا و ادامه حیات است. به کلام دیگر، چون نظام بین‌الملل خودیار است، هر یک از کشورها باید به تنهایی امنیت خود را تأمین کند و اتحادها و پیمان‌های نظامی اموری موقت و متغیر هستند.

ثالثاً، کشورها در نظام بین‌الملل تلاش می‌کنند قدرت نسبی خود را به حداکثر برسانند. دلیل این رفتار نیز ساده است. هر چه قدرت و مزیت نظامی یک کشور بر دیگران بیشتر باشد، ضریب امنیتی آن بیشتر و بالاتر خواهد بود. نوواقع‌گرایی ماهیت و امکان و احتمال همکاری‌های بین‌المللی را نیز بر اساس ساختار آنارشیک بودن این نظام تجزیه و تحلیل می‌کند. پیامدهای آنارشیک بودن نظام بین‌الملل دو مانع را بر سر راه همکاری‌های بین‌المللی ایجاد می‌کند که دست‌یابی به آن را بسیار مشکل می‌سازد: نخست این که، بر اثر جو بی‌اعتمادی حاکم بر روابط بین‌الملل، کشورها از ترس استثمار شدن و فریب خوردن توسط شرکای خود در آغاز و ادامه همکاری با کشورهای دیگر محتاط هستند (ونت، سال ۱۳۸۵، ص ۶۰). دوم این که، دولت‌ها از آن‌جا که در یک نظام غیرمتمرکز و خودیار قرار گرفته‌اند، ماهیتی تدافعی دارند و حتی در شرایطی که همکاری متضمن سود مطلق نیز می‌باشد، محتاطانه عمل می‌کنند. با وجود این که دولت‌ها ممکن است از همکاری سود اقتصادی ببرند، اما عواید اقتصادی تحت الشعاع منافع سیاسی قرار می‌گیرد. دولت‌ها همواره از چگونگی توزیع عواید ناشی از همکاری نگرانند و از آن می‌ترسند که دیگران بیشتر از آنها از همکاری سود ببرند. بنابراین به رغم آن که ممکن است سود یا «دستاورد مطلق» ناشی از همکاری زیاد باشد، اما برای آنها، آنچه اهمیت بیشتر دارد «دستاورد نسبی» است که اگر به زیان آن‌ها باشد، مانع از همکاری یا تداوم آن خواهد شد. هیچ دولتی نمی‌خواهد طرف مقابل از رابطه و همکاری

موجود بیشتر از خود او سود ببرد، زیرا در این صورت در بلندمدت موازنه میان آن‌ها به هم می‌خورد و قدرت یکی نسبت به دیگری فزون می‌یابد (مشیرزاده، ص ۶۷).

کنت والتز» با مسلّم دانستن بهره‌مندی از سودهای ناشی از همکاری بین دولت‌ها، معتقد است در شرایطی که دولت‌ها با امکان همکاری برای رسیدن به سودهای دوجانبه رو به رو می‌شوند، دولت‌هایی که احساس ناامنی می‌کنند، باید پرسند که سودها چگونه تقسیم خواهند شد؟ آن‌ها نمی‌پرسند که آیا هر دو سود می‌بریم؟ بلکه می‌گویند چه کسی بیشتر سود خواهد برد؟ اگر یک سود مورد انتظار تقسیم شود، ممکن است یک دولت، سود به دست نیامده را دست‌آویز قرار دهد و سیاستی را برای تخریب و آسیب رساندن به دیگران اتخاذ کند. حتی امید سودهای مطلق فراوان برای دو طرف، به معنای همکاری مشخص دولت‌ها نیست؛ زیرا آن‌ها از بهره‌برداری طرف‌های مقابل از توانایی‌های جدید خود می‌ترسند. بنابراین، شرایط ناامنی - دست‌کم، عدم قطعیت و اطمینان دو طرف از مقاصد و اقدامات احتمالی آتی طرف دیگر - باعث می‌شود تا همکاری صورت نگیرد. دلیل دیگر عدم همکاری دولت‌ها از نظر «التز»، عبارت است از این که یک دولت نگران آن است که تدریجاً و در فرآیند اقدامات همکاری جویانه و تبادل کالاها و خدمات، به دولت یا دولت‌های دیگر وابستگی پیدا کند. بنابراین، برای پرهیز از چنین وضعیتی، بیشتر به فکر مراقبت از خود خواهد بود. از نظر کنت والتز، در نظام سیستم خودیاری، ملاحظات امنیتی سودهای اقتصادی را تابع منافع سیاسی قرار می‌دهد و الزامات ساختاری سبب می‌شود تا دولت‌ها به دنبال حفظ خودمختاری شان باشند (Kenneth Waltz.p.266).

در اینجا شاید بتوان از دل این نظریه، دستاوردهای حداقلی ایران پس از صدور قطعنامه‌های سازمان ملل در پایان جنگ از همین منظر بررسی کرد. به عبارتی ایران و عراق به دلیل ملاحظات امنیتی و حفظ خودمختاری خویش ناشی از اجرای قطعنامه در فضای همکاری جنگ سرد و نظام دو قطبی تطویل جنگ را سبب شدند. جنگ تحمیلی و نخستین قطعنامه شورای امنیت نخستین قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل راجع به جنگ تحمیلی، ششم مهر ۱۳۵۹ - یک هفته پس از شروع جنگ - به تصویب رسید. اما این قطعنامه نخستین موضع‌گیری شورای امنیت راجع به جنگ نبود. نخستین موضع‌گیری، انتشار بیانیه‌ای از سوی شورا در دومین روز جنگ - اول مهر ۱۳۵۹ - بود. شورا در آن بیانیه بدون توجه به این که جنگ با حمله یکجانبه عراق آغاز شد، با طرفین به طور یکسان برخورد کرد و هر دو طرف را به «پرهیز از اقدامات خشونت‌بار علیه یکدیگر» و «حل اختلافات از طریق صلح‌آمیز» دعوت کرد. علاوه بر این، بیانیه، هیچ وظیفه‌ای را برای متوقف کردن جنگ به دبیر کل سازمان ملل محول نکرد جز این که از پیشنهاد وی برای «کاربرد مساعی جمیله» او حمایت کرده بود.

سوم مهر ۱۳۵۹ دبیر کل سازمان ملل خواستار توجه جدی شورای امنیت، به موضوع جنگ شد و چهارم مهر نیز نمایندگان نروژ و مکزیک (اعضاء غیر دایم شورای امنیت) درخواست رسمی خود را برای تشکیل جلسه شورای امنیت به رئیس دوره‌ای شورا ارایه دادند. چهارم و پنجم مهر، شورای امنیت براساس تقاضای طرح شده تشکیل جلسه داد و روز پنجم مهر، قطعنامه ارایه شده از سوی مکزیک مورد بحث اعضای شورای امنیت قرار گرفت و به عنوان نخستین قطعنامه این شورا برای خاتمه جنگ، به تصویب رسید. شورای امنیت با اطلاق واژه «وضعیت» به جنگ عراق علیه ایران آن را حالتی دانسته که ممکن است به اصطکاک بین‌المللی یا اختلاف منجر شود، نه حالتی که در آن اصطکاک بین‌المللی و یا اختلاف وجود دارد. بنابراین، واقعیت‌های موجود را نادیده گرفته است. ناگفته نماند که تنها قطعنامه ۵۹۸ موضوع را با عنوان «منازعه» مورد بررسی قرار داده است. قطعنامه ۴۷۹ همانند بقیه قطعنامه‌ها و بیانیه‌های شورای امنیت در این زمینه به صورت «توصیه» است و نه «تصمیم». تنها قطعنامه ۵۹۸ است که حاکی از «تصمیم» شورای امنیت است.

قطعنامه ۴۷۹ وقوع جنگ را احراز کرده اما شروع کننده جنگ را معرفی و اعلام نکرده است. در قطعنامه نه سخن از تجاوز است، نه تعیین متجاوز و نه تنبیه آن. در حالی که شورای امنیت در مواجهه با بحرانهای جهانی همواره دستورالعمل معین و مشخص و پذیرفته شده از سوی جامعه جهانی دارد. شورای امنیت چون رکن سیاسی و دایمی سازمان ملل است هم حق و هم وظیفه دارد که در ماهیت بحران‌ها و راه‌های رفع آنها تلاش کند. از این رو، هیچ بهانه‌ای در خصوص نپرداختن به ریشه بحرانها پذیرفتنی نیست. در قطعنامه ۴۷۹ سخنی از نقض تمامیت ارضی ایران به میان نیامده و آتش بس نیز داده نشده است. همچنین از نیروهای متجاوز نیز خواسته نشده تا خاک طرف دیگر را ترک کند و به مرزهای بین‌المللی باز گردد. تنها از هر دو کشور درخواست شده که از کاربرد زور علیه یکدیگر بپرهیزند. این به منزله استفاده از یک حکم یکسان برای دو کشوری است که یکی متجاوز و دیگری قربانی تجاوز است. در چنین شرایطی درخواست پرهیز از کاربرد زور به معنای فراخواندن ایران به «ترک دفاع» و «عدم مقابله در برابر تجاوز» است (درودیان، ۱۳۸۰، ص ۱۱۶).

پس از صدور این قطعنامه که از جانب عراق به عنوان مجوزی برای تجاوزات تلقی شد، پیشروی نیروهای متجاوز به قلمرو جمهوری اسلامی ایران شتاب بیشتر گرفت و قسمتهایی مهم از خاک ایران به اشغال نیروهای عراقی درآمد. جو بین‌المللی در زمان صدور قطعنامه ۴۷۹ علیه جمهوری اسلامی ایران بود. تبلیغات امریکا در مورد گروگان‌ها، به ویژه پس از ناکامی امریکا در عملیات طبس، عدم حضور و مشارکت مؤثر ایران در مجامع بین‌المللی، نداشتن

حمایت اعضای دایم و غیر دایم شورا و فقدان شناخت صحیح و ارزیابی درست از وقایع جهان و تشکیلات بین‌المللی ناشی از فقدان تجربه دولتمردان، در صدور قطعنامه ۴۷۹ مؤثر بود. روش غیر منصفانه و ظالمانه شورا نیز به جو غالب دامن زد و روحیه بدبینی نسبت به شورا در داخل کشور افزایش یافت. مضافاً آن که اختلافات داخلی در سطوح بالای مقامات جمهوری اسلامی ایران مانع از اتخاذ یک سیاست قاطع و صحیح در زمینه مسایل سیاسی و بین‌المللی مربوط به جنگ می‌گردید و این موضوع تأثیر مهمی در روابط بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران داشت.

بدیهی بود که چنین قطعنامه‌ای به محض صدور مورد پذیرش عراق قرار گیرد. عراقی‌ها حتی در نامه رسمی خود راجع به پذیرش قطعنامه از اعضای شورای امنیت عمیقاً تشکر نیز کردند. اما جمهوری اسلامی به عنوان طرفی که هم در عرصه نظامی و هم در عرصه سیاسی مورد ظلم مضاعف قرار گرفت، طبعاً قطعنامه را رد کرد (رمضانی، ۱۱۷).

این رویداد ناشی از نگاه سلبی ایران به نظام بین‌الملل و ناعادلانه بودن نگرش ابرقدرت‌ها به این بزنگاه بود. به این دلیل همکاری کشورها در نظام بین‌الملل والتزی که همکاری همواره با سو ظن دنبال می‌شود سخت و طاقت فرساست. شاید این دلیلی مستدل برای تطویل جنگ عراق علیه ایران باشد. به هر حال، نظریه نو واقع‌گرایی والتز در مورد همکاری در نظام بین‌الملل و بین‌واحد‌های نظام بدبین و آن را رقابت انگیز می‌داند. جنگ ایران و عراق و تطویل این ابر جنگ در واقع یادآور هابزی بودن همکاری‌ها در نظام بین‌الملل دوقطبی داشت. در خور یادآوری است ایران نیز به دلیل مسایل داخلی؛ انگاره‌ها و گفتمان‌های مقاومت‌گرای جنگ و بالاخره هویت یابی نوین جنگ نمی‌توانست قطعنامه‌های شورای امنیت برآمده از نظام دوقطبی‌کننده از دستاوردهای حداقلی را بپذیرد.

با توجه به تبیین نظریه نو واقع‌گرایی و ارتباط آن با رویداد جنگ عراق علیه ایران، نقش ابر قدرت‌ها در تطویل و پایان این جنگ مقتضی است که یادآور شویم این نظریه فقط جواب‌گوی تبیین و عناصر مداخله‌گر نظام بین‌الملل در جنگ ایران و عراق است و ابزار سنجش ما می‌باشد. بی‌شک این نظریه نمی‌تواند مفسر و نقش‌متبیینی در این زمینه به طور مطلق به حساب آید. نظریه نو واقع‌گرای بی‌شک اما انتقادهایی در این زمینه نیز است که ما به برخی از آنان اشاره می‌کنیم.

فقر نو واقع‌گرایی و جنگ عراق علیه ایران

التز مبدع نوواقع‌گرایی روابط بین‌الملل، به وضوح در اتکای نظریه خود به نظریه نو کلاسیک اقتصاد خرد مشهور است. دولت‌ها به شرکت‌ها، و نظام بین‌الملل به بازاری شبیه

شده‌اند که دولت‌ها در آن به رقابت می‌پردازند. نظام‌های سیاسی بین‌المللی مانند بازارهای اقتصادی منشایی فردگرایانه دارند، و به شکلی خودجوش و ناخواسته شکل می‌گیرند (ونت، نظریه سیاست بین‌الملل، ۱۳۸۴، ص ۲۳). در این نگاه مادی‌گرایانه نقش نیروهای معنایی و گفتمان‌ها و هنجارهای غیرمادی در شکل‌دهی به نوع تعاملات جامعه بین‌الملل نادیده انگاشته شده است. مثلاً در مورد جنگ ایران و عراق شاید ساختار نظام بین‌الملل و ابعاد مادی آن در سمت و سوی جریان جنگ تأثیر گذار بوده است؛ ولی نقش گفتمان مقاومت و شهادت در واقع چگونه تفسیر می‌شود؟ بالطبع نو واقع‌گرایی بدلیل مسائل مادی‌گرایانه خود و نگاه تقلیل‌گرایانه پاسخگوی گفتمان معنایی جنگ ایران و عراق نیست.

فقر دیگر نو واقع‌گرایی در باب علل نپذیرفتن قطعنامه‌های شورای امنیت بوسیله ایران قابل ذکر است. ایران از منظر نو واقع‌گرایی نپذیرفتن قطعنامه‌های شورای امنیت را بدلیل فشارهای سیستماتیک نظام بین‌الملل می‌داند. ولی بعضی از منتقدین از منظری متفاوت این رویه ایران را تفسیر می‌کنند. منتقدین، بر این مبنا معتقدند که انگاره‌ها و ساختارهای اجتماعی می‌توانند تأثیرات علی داشته باشند و بنابراین اهمیت نظریه‌پردازی علی محدود به علوم طبیعی نیست انگاره‌ها یا ساختارهای اجتماعی در شرایطی موجد آثار تکوینی هستند (ونت، نظریه سیاست بین‌الملل، ص ۱۲۹). لذا علل تطویل جنگ از این رهگذر طبق فشارهای اذهانی و گفتمان‌های اجتماعی شرکت‌کننده در جنگ بود. این سرمایه اجتماعی جنگ شدیداً مخالف هرگونه پذیرفتن قطعنامه‌های شورای امنیت و نظام بین‌الملل بودند. مثلاً در همین زمینه الکساندر ونت در نظریه اجتماعی سیاست بین‌المللی، فرضیه‌ای مفید و جالب را برای مدل‌های نمادین واقعی ارائه می‌کند. این مدل‌ها مشتمل بر مفاهیم مؤلفه‌های متعدد تشکیل‌دهنده هویت و فرآیندهای یادگیری، شکل‌گیری و تحول اعتماد و بی‌اعتمادی، راهبردهای مجادله‌آمیز، شکل‌گیری حس سرنوشت مشترک و شکل‌گیری هویت‌های جمعی، است (Wendt, 1999, Chapter 1, p. 122).

این هویت‌ها تا حد زیاد در جنگ عراق علیه ایران فرایند و تعاملات جنگ را مشخص و آثار آن را متوجه سیاست بین‌الملل ساخت. هویت‌های جمعی متأثر از جنگ از عناصر بی‌توجه نظام بین‌الملل است. در همین راستا، ادبیات ایرانی درباره جنگ ایران و عراق از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل بیشتر به نقد نظریه نو واقع‌گرایی و جنگ ایران و عراق اشارت دارند. مثلاً حیدرعلی مسعودی "در مقاله‌ای به عنوان جنگ ایران و عراق از منظر نظریه سازه‌انگاری، معتقد است:

" ادراکات مقامات رژیم عراق از تضعیف هویت عربی، تهدید ناشی از رادیکالیسم انقلاب ایران و هویت شیعی حاکم بر آن عمده‌ترین عوامل برساننده درک هویتی رژیم عراق از رخداد حادث شده در همسایه شرقی آن‌ها در آستانه تجاوز به ایران

است. صدام حسین که سودای رهبری جهان عرب و تحقق اهداف حزب بعث را در سر می‌پروراند درکی رادیکالیستی از ماهیت و اهداف انقلاب ایران پیدا کرد و با آگاهی از شکل‌بندی‌های اجتماعی و سیاسی جامعه عراق، امکان تسری ایده‌های انقلابی به داخل عراق را به مثابه فروپاشی نظام معنایی حاکم بر عراق می‌دانست و به همین دلیل و بر اساس برداشت و ادراک از محیط عملیاتی داخلی و منطقه‌ای به خاک ایران تجاوز کرد تا هم رهبری ناسیونالیسم عربی را به دلیل حمایت‌های اجتماعی سران عرب به‌دست آورد و هم جایگاه خود را در داخل در میان تضادها و شکاف‌های عظیم اجتماعی تحکیم بخشید" (مسعودی، ۱۳۸۸، ص ۱۵).

در مقابل در نقد نو واقع‌گرایی "نبی الله ابراهیمی" در مقاله ای بنام "واکاوی جنگ عراق علیه ایران از منظر رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی" معتقد است:

"جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین الملل بیشتر به نتایج جنگ بر ساخت کشور دلالت دارد تا به چگونگی هزینه‌ها و جوانب دیگر جنگ. به عبارتی جنگ، باعث معنا یافتن هویت مشترک ایرانی- شیعی شد. جنگ با تمام خسارات مادی و معنوی بر کشور ما به خلق بازنمایی‌هایی کمک کرد که همگی به شناخت اجتماعی منجر شد. رویکردی طبق جامعه‌شناسی تاریخی بویژه با رویکرد چارلز تیلی، رهیافت‌های واقع‌گرایی و نو واقع‌گرایی در مورد جنگ عراق علیه ایران به زیر سوال برده و گفتمان نظریه‌های فوق که عمدتاً حول بازی‌های برد-برد باخته است با نوعی جامعه‌شناسی مادی‌گرایانه است کمی به بی‌راهه رفته است. به عبارتی، تحلیل جنگ عراق علیه ایران تنها نمی‌تواند از رهگذر نظریه‌های واقع‌گرایی و موازنه قدرت بررسی شود و رویکرد تک‌محوری از جنبه‌های فقر این نظریه‌ها خصوصاً در مورد شکل‌گیری کشور- ملت، حکایت دارد" (ابراهیمی، ص ۲۸).

نتیجه

والتر متفکر و نظریه‌پرداز نظریه واقع‌گرایی ساختاری روابط بین‌الملل معتقد است که ساختار نظام بین‌الملل به همراه نوع توزیع قدرت در آن شکل‌دهنده اصلی سیاست بین‌الملل بوده و خود را بر واحد‌ها تحمیل می‌کند. در واقع والتر با متمایز ساختن روابط علی در سطح ساختار از روابط علی موجود در سطح واحدها بیان می‌کند که ساختار نظام بین‌الملل نه تنها بر رفتار دولت‌ها تاثیر می‌گذارد، بلکه از طریق تحمیل محدودیت‌هایی بر آنها مناسبات بین‌المللی را شکل می‌دهد. از سوی دیگر، شیوه توزیع قدرت در نظام بین‌الملل بر رفتار دولت‌ها بسیار تاثیر گذار است. برای مثال همان‌گونه که مشاهده کردیم توزیع قدرت به شکل

دوقطبی در دوران جنگ سرد به همراه رقابت استراتژیک میان آمریکا و شوروی در منطقه خاورمیانه باعث شده بود تا هرگونه منازعه در این منطقه از جمله جنگ میان عراق علیه ایران تحت تاثیر این توزیع قدرت و موازنه همراه آن باشد (Little2007, p40).

با سقوط شاه ایران ستون نظامی ساختار امنیتی متمایل به غرب منطقه فروپاشید و منطقه خلیج فارس با بحران خلا قدرت طرفدار غرب مواجه شد و موازنه قوا در میان کشورهای منطقه و در سطح دو ابرقدرت بر هم خورد. به عبارت دیگر انقلاب اسلامی ایران را می‌توان از دید نظریه ساختاری والتز یک بحران و یک ضربه شدید به سیستم توازن قوای خاورمیانه دید که تعادل سیستم و توازن قوای میان دو ابرقدرت و متحدان آنها را بر هم زده بود. از سوی دیگر از دید نظریه والتز از آنجا که خود ساختار به عنوان مهم‌ترین شکل‌دهنده و تعیین‌کننده رفتار خارجی دولت‌ها دستخوش تغییر نگشته بود، سیاست خارجی ایران نیز به‌رغم تغییر حکومت نباید لزوماً تغییر می‌کرد. به عبارت دیگر بر اساس منطق نظام دوقطبی و جنگ سرد، ایران باید همچنان خود را با یکی از دو ابرقدرت متحد می‌ساخت. چرا که شرایط خودیاری که نظام دوقطبی موجب گشته بود مستلزم آن بود که کشورها در منطقه‌ای همچون خاورمیانه در یکی از دو بلوک شرق و یا غرب در آیند. اما جمهوری اسلامی ایران با اعلام سیاست نه شرقی - نه غربی بر حفظ استقلال و آزادی خویش در نظام بین‌الملل تلاش داشت (ثانی آبادی، ص ۶۱). با توجه به این رویکرد والتز باید مشخص کرد به دلیل گفتمان ساختارشکنانه انقلاب اسلامی ایران و انکار نظم جهانی آن روز و ضربه سیاسی به نظام دوقطبی مبارزه با این بی‌نظمی حتمی به نظر می‌رسید. جنگ عراق علیه ایران بهترین فرصت برای ترمیم این نظم متزلزل شد. بنابراین، رویه قدرت‌های بزرگ در عین ترمیم نظم، اعاده سیستم توازن قدرت در مناطق از منظر والتز است. اگر چه نقدهای جدی به نو واقع‌گرایی به دلیل نادیده انگاشتن عناصر درونی جوامع عراق علیه ایران و مسائل و فاکت‌های معنایی و گفتمانی وجود دارد؛ ولی این نوشتار با نگاهی متفاوت درصدد این تبیین بر آمد. این نوشتار با تکیه بر نواقعی گرایي چهره دیگر جنگ مزبور را بررسی ساخت اگر چه معتقد است پژوهشگران رویکردهای دیگری نیز خواهند توانست زوایای پنهان دیگر جنگ را بررسی و نمایان کنند.

منابع و مأخذ:

الف: فارسی:

۱. ابراهیمی، نبی‌الله. (۱۳۸۸)، "جامعه‌شناسی تاریخی و جنگ عراق علیه ایران". مجله نگین، سال هشتم، شماره سی.
۲. اردستانی حسین، (۱۳۷۸)، جنگ ایران و عراق: رویارویی استراتژی‌ها، (تهران: سپاه پاسداران).
۳. بیلیس جان و اسمیت استیو، (۱۳۸۳)، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
۴. درودیان محمد، (۱۳۸۰)، سیری در جنگ ایران و عراق، (تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ).

۵. درویشی فرهاد، (۱۳۸۰)، ریشه های تهاجم عراق به ایران، (تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ).
۶. رابینز فیلیپ، (۱۳۸۲)، "عراق: تهدید های انقلابی و پاسخ های رژیم"، در مجموعه انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن، (تهران: انتشارات باز).
۷. رسولی ثانی آبادی، الهام، (۱۳۸۸)، "وقوع جنگ ایران و عراق از منظر واقع گرایی ساختاری والتز"، مجله نگین، سال هشتم، شماره بیست و نهم.
۸. رضائی روح اله، (۱۳۸۰)، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، مترجم: علی رضا طیب، تهران: نشرنی.
۹. عبدالله خانی علی، (۱۳۸۳)، نظریه های امنیت: مقدمه ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی (۱)، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
۱۰. عسگرخانی ابو محمد، (۱۳۸۳)، رژیم های بین المللی، (تهران: ابرار).
۱۱. محمدی منوچهر، (۱۳۷۳) "علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی: یک بررسی همه جانبه"، مجموعه مقالات جنگ تحمیلی، (تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ).
۱۲. مسعودی حیدرعلی، (۱۳۸۱)، "جنگ تحمیلی از منظر نظریه سازه انگاری"، مجله نگین، سال هشتم، شماره بیست و نهم.
۱۳. مشیرزاده حمیرا، (۱۳۸۵)، تحول در نظریه های روابط بین الملل، تهران: انتشارات سمت.
۱۴. موسوی سید رسول انقلاب اسلامی و نظام بین الملل، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
<http://www.irdc.ir/fa/content/4949/print.aspx>
۱۵. ونت الکساندر، (۱۳۸۵)، «اقتدارگرایی پیروی است که دولت ها خودشان می فهمند»، در اندرو لینکلتر (ویراستار)، جامعه و همکاری در روابط بین الملل، ترجمه بهرام مستقیم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۶. -----، (۱۳۸۴)، نظریه سیاست بین الملل، ترجمه: حمیرا مشیرزاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

ب. خارجی:

1. Bull, Hedly (1977), *The Anarchical society : Astudy of order in world politics*, (New york: Columbia university press).
2. Colin, Elman (2007), "Realism" in Griffiths, Martin, *International Relation Theory for the Twenty- First Century* (New York: Rutledge).
3. Little, Richard (2007), *Balance of Power*, (London: Rout ledge).
4. Waltz, Kenneth (1964), *Man, the State, and War*, (New York: Columbia University Press).
5. Waltz, Kenneth (1990), "Realist thought and Neorealist Theory", *Journal of International Affairs*, No 44.
6. Waltz, Kenneth (1979), *Theory of International Politics*, (New York: Random House).
7. Wendt, Alexander (1999), *Social Theory of International Politics* (Cambridge: Cambridge University Press). Chapter 1.
8. Wolfforth, William (1999), "The stability of a Unipolar World", *International Security*, Vol. 24 , No 1.